

## تحلیل معنایی کلمات مرکب اسم-اسم در زبان فارسی

\*غلامحسین کریمی دوستان

\*انیس وحید

### چکیده

در این مقاله کلمات مرکب اسم-اسم در فارسی بر گرفته از مدخل‌های واژگانی فرهنگ معین (۱۳۷۱) مورد بررسی قرار می‌گیرد و ۱۱ نقش معنایی پایه‌ایدر میان این دسته از کلمات شناسایی می‌شود. رویکرد نظری این پژوهش، معنی‌شناسی مفهومی (نظریه معنایی دستور موازی) است. برای تشخیص ساخت مفهومی این ترکیبات لازم است ابتدا رابطه معنایی میان دو اسم مشخص و سپس هسته معنایی شناسایی شود. بدین صورت که یکی از دو اسم می‌تواند موضوعی برای اسم دیگر محسوب شود و یا اینکه هر دو اسمی توانند خود موضوع یک نقش معنایی دیگر باشند که این نقش معنایی یا از مدخل واژگانی یکی از دو اسم در ساخت معنایی کلّ ترکیب کپی می‌شود و یا از یکی از نقش‌های معنایی پایه‌ای انتخاب می‌گردد. در شرایط پیچیده‌تر امکان ترکیب چند نقش معنایی پایه‌ای نیز وجود دارد. در این حال نظامی زایشی شکل می‌گیرد که روابط معنایی نامحدودی میان دو اسم تولید می‌کند.

**کلید واژه‌ها:** معنی‌شناسی مفهومی، دستور موازی، نقش معنایی، کلمات مرکب اسم-اسم

## ۱. مقدمه

انقلاب چامسکی تأثیر مستقیمی بر مطالعه کلمات مرکب داشته است. از اولین کارهایی که به کاربرد نظریه چامسکی بر روی کلمات مرکب اختصاص یافته، اثر لیز (۱۹۶۰) می‌باشد. وی برای نخستین بار، رویکردی گشتاری نسبت به کلمات مرکب اتخاذ کرد. پس از لیز و در طول دو دهه، تحقیق بر روی کلمات مرکب واکنشی به اثر وی و تلاش در جهت بهبود آن بود (تن هاکن، ۲۰۰۹: ۵۵). پس از لیز نیز به سبب انتقاداتی که بر وی وارد شد و ظهور معنی‌شناسی زایشی در اواسط دهه ۶۰ میلادی، رویکرد گشتاری تحلیل کلمات مرکب بارها دستخوش تغییر و اصلاحات شد که برای نمونه می‌توان به آثار لیز (۱۹۷۰) و لوی (۱۹۷۸) اشاره کرد. همچنین تغییراتی که در نسخه‌های اولیه دستور زایشی روی داد از اهمیت گشتارها کاست: تکرارپذیری قواعد بازنویسی که زیرساخت را به وجود می‌آورد باعث از بین رفتن گشتارهای عمومی شد؛ افزودن واژگان به دستور نیز راه دیگری (غیر از گشتارها) برای مرتبط کردن عناصر مختلف با یکدیگر در اختیارمان نهاد و در نهایت شرط بازیابی عناصر محذوف بسیاری از گشتارهای اولیه را کنار گذاشت به‌ویژه آنها که توسط لیز (۱۹۶۰) در اشتقاق کلمات مرکب پیشنهاد شده بودند. بنابراین رویکرد گشتاری در تحلیل کلمات مرکب با مشکل مواجه شد.

پس از انجام مطالعات گشتارگرا بر روی کلمات مرکب، دیدگاه جدیدی در مطالعه کلمات مرکب شکل گرفت. دیدگاهی که واژگان را مسئول تولید کلیه کلمات مرکب می‌دانست. این دیدگاه که در آثار افرادی چون آلن (۱۹۷۸) و سلکرک (۱۹۸۲) به چشم می‌خورد رویکرد قاموس‌گرا نامیده شد. از میان زبان‌شناسان ایرانی نیز می‌توان به افرادی چون مستأجر حقیقی (۱۳۶۹) و طباطبایی (۱۳۸۲) اشاره کرد که به مطالعه کلمات مرکب با دو رویکرد فوق پرداخته‌اند.

مقاله حاضر می‌کوشد از منظر معنی‌شناسی مفهومی به بررسی کلمات مرکب اسم-اسم در فارسی پردازد. بر این اساس در بخش دوم از مقاله حاضر به اختصار از مباحث نظری مربوط به این پژوهش سخن به میان می‌آید و در بخش سوم الگوی ساختی و معنایی این دسته از کلمات بررسی می‌شود و در نهایت این کلمات در چارچوب معنی‌شناسی مفهومی تحلیل شده و پس از ارائه نظامی زایشی که روابط معنایی نامحدود میان دو اسم را پیش‌بینی می‌کند، ۱۱ دسته معنایی پایه‌ای در میان کلمات مرکب اسم-اسم در فرهنگ معین (۱۳۷۱) شناسایی می‌شود.

## ۲. مباحث نظری

نظریه موازی (the parallel architecture of grammar) در آثار جکندوف (۱۹۹۷ و ۲۰۰۲) شکل گرفت و به تکامل رسید. در این نظریه بخش‌های واجی، نحوی و معنایی هر یک مؤلفه‌های زایشی مستقلی در دستور می‌باشند که توسط قواعد رابط (interface rules) به یکدیگر مربوط می‌شوند. دستور محدودیت-محور (و نه اشتقاق-محور) است و تمایز شفافی بین دستور و واژگان وجود ندارد (کالیکاور و جکندوف، ۲۰۰۵: ۱۵-۱۴). از آنجا که مقاله حاضر در چارچوب مؤلفه معنایی دستور موازی که معنی‌شناسی مفهومی (conceptual semantics) نامیده می‌شود صورت گرفته است اکنون به توضیح بیشتر این مؤلفه می‌پردازیم.

## ۱-۲. معنی‌شناسی مفهومی

نظریه معنایی دستور موازی معنی‌شناسی مفهومی نامیده می‌شود. این نظریه معنایی ما را قادر می‌سازد تا راه‌های ارتباط و یا عدم ارتباط نحو با معنی و نیز راه‌های ارتباط معنی با دیگر انواع ظرفیت‌های شناختی یعنی دریافت (perception) و دانش هستی (world knowledge) را مورد بررسی قرار دهیم.

معنی‌شناسی مفهومی یک رویکرد صوری به معنای زبان طبیعی می‌باشد که در آثار جکندوف (۱۹۸۷، ۱۹۹۰، ۲۰۰۲)، پینکر (۱۹۸۹) و پوستیوفسکی (۱۹۹۵) تکامل یافته و هدف بنیادی آن بررسی این نکته است که انسان چگونه درک خود را از هستی (جهان) به کمک پاره گفت‌های زبانی بیان می‌کند. معنای زبانی در این نظریه باید در قالب مفاهیم ذهن-گرایانه روان‌شناختی و در صورت امکان عصب‌شناختی توصیف شود (چرا که نظریه‌ای که به معنا می‌پردازد، همانند نظریه‌های مربوط به نحو و واج‌شناسی، باید به این نکته توجه داشته باشد که هنگام استفاده از زبان در ذهن گویشور چه می‌گذرد). این نظریه معنایی همچنین می‌کوشد پیام‌هایی را که گویندگان قصد انتقال آنها از طریق زبان را دارند توصیف کند. بنابراین معنی‌شناسی مفهومی، در بردارنده کاربردشناسی و دانش هستی نیز می‌باشد و صرفاً به دنبال یافتن سطحی از بازنمایی معنایی زبانی و مرتبط با دستور نیست. بنابراین و با توجه به آنچه که گفته شد هدف معنی‌شناسی مفهومی شرح جملات مستقل نیست، بلکه شرح درک انسانی از آن جملات می‌باشد. پس در این نظریه «ارجاع» به معنی رابطه میان ساخت ذهنی رمزگذاری شده در عبارات زبانی با مفهوم‌سازی (conceptualization) گویشور از جهان می‌باشد. این ارجاع، ارجاع ذهن‌گرا (mentalistreference) خوانده می‌شود (پینکر، ۲۰۰۷: ۱۳-۶). این قضیه شامل مفهوم صدق نیز می‌شود. در یک رویکرد ذهن‌گرا شرایط جهان بیرونی در صدق جمله اهمیتی ندارد بلکه آنچه اهمیت دارد، مفهوم-سازی گویشور از جهان بیرون می‌باشد که این مفهوم‌سازی شرایط صدق جمله را تعیین می‌کند. بنابراین می‌توانیم بگوییم که اینجا نیز با صدق ذهن‌گرا (mentalist truth) و نه صدق واقع‌گرا (realist truth) مواجهیم (جکندوف، ۱۹۸۷: ۱۳۳-۱۲۸ و ۱۹۹۰: ۱۵).

اصلی‌ترین فرضیه معنی‌شناسی مفهومی این است که سطحی از بازنمایی ذهنی وجود دارد که ساخت مفهومی خواننده و در آن معانی جملات تعیین می‌شود و این سطح، پایه‌ای صوری برای استنباط و رابطه بین دانش هستی و دریافت در نظر گرفته می‌شود. ساخت مفهومی همچنین به عنوان واسطی بین اطلاعات زبانی و اطلاعات حسی و رفتاری عمل می‌کند. ساختار کلی ذهن که در آن این ساخت نشان داده شده در (۱) قابل رویت است:



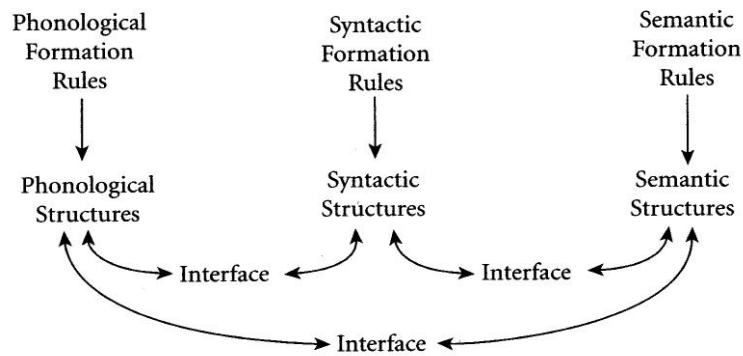
شکل (۱) ساختار کلی ذهن (جکندوف، ۱۹۹۰: ۱۶)

هر یک از سطوح نمودار (۱) یک نظام زایشی با اصول اولیه (primitives) و اصول ترکیب (principles of combination) مخصوص به خود به شمار می‌رود. پیکان‌ها نشان‌دهنده تعامل بین بازنمایی‌ها می‌باشند. در سمت راست شکل، سطوح زبانی و تعاملات این سطوح با شنیدن و صحبت کردن دیده می‌شود. در سمت چپ ارتباطات غیرزبانی با جهان، از طریق درک بصری، لامسه‌ای و نظائر اینها و از طریق رفتار دیده می‌شود. می‌توان بوییدن، مزه کردن و غیره را نیز به این قسمت افزود (جکندوف، ۱۹۹۰: ۱۷). آنچه در میانه شکل دیده می‌شود شناخت است که در آن ساخت مفهومی و ساخت فضایی قرار دارند. ساخت فضایی رمزگذاری هندسی / مکانی از اشیاء سه بُعدی، طرح‌بندی‌های فضایی، حرکت و گاهی نیرو را شامل می‌شود. این ساخت همچنین می‌تواند به عنوان دروندادی برای شکل‌گیری رفتار فیزیکی فرد در نظر گرفته شود. علاوه بر این، در این ساخت شکل مربوط به اشیائی که پیش از این دیده‌ایم و نیز مقولات آنها ذخیره شده است. این سطح باید زایشی باشد چرا که در مسیر زندگی با مجموعه نامحدودی از اشیاء و شکل‌ها و صورت‌های فضایی روبرو می‌شویم، آنها را به خاطر می‌سپاریم و بر اساس آنها عمل می‌کنیم. با این وجود رمزگذاری تمامی جنبه‌های شناخت بر اساس مفاهیم هندسی / فضایی ناممکن می‌باشد. برای مثال «چنگال» و «صندلی» شباهتی به لحاظ شکل با یکدیگر ندارند اما هر دو یک ابزار محسوب می‌شوند. اما بر اساس معیارهای شکل و یا مشخصات فضایی مربوط به کاری که با آنها انجام می‌شود نمی‌توان توصیفی برای ابزار پیدا کرد. به همین ترتیب تمایز بین اشیاء و رفتارهای آشنا و ناآشنا بر اساس شکل و معیارهای هندسی قابل توصیف نمی‌باشد و در نهایت اینکه روابط اجتماعی‌ای چون خویشاوندی، وصلت، عداوت، تسلط، تملک و رفتار متقابل نمی‌تواند به صورت اصطلاحات هندسی صورت‌بندی شود. تمامی این جنبه‌های شناخت بصورت جبری (algebraic) و در قالب مشخصه‌های (دو یا چند ارزشی) و یا به صورت موضوعی (argumental) رمزگذاری می‌شوند (جکندوف، ۱۹۹۰: ۳۱). در واقع این نظام مشخصه‌ها و نقش‌های جبری است که ساخت مفهومی را می‌سازد.

واحدهای سازنده ساخت مفهومی، سازه‌های مفهومی نامیده می‌شوند که هر کدام از آنها متعلق است به مجموعه کوچکی از مقوله‌های وجودی اصلی (main ontological category) مثل شیء (thing)، رویداد (event)، حالت (state)، عمل (action)، مکان (place)، مسیر (path)، ویژگی (property) و مقدار (amount). هر یک از سازه‌های نحوی جمله (به جز پوچواژه‌ها) با یک سازه مفهومی در معنای جمله مرتبط می‌شود (جکندوف، ۱۹۹۰: ۲۲).

هر مقوله مفهومی دارای قسمی از بازنمایی است که در آن به ساخت نقش - موضوع (function-argument) تجزیه می‌شود. برای مثال در جمله «بهدخت باهوش است» فعل «بودن» نقش معنایی حالت را بیان می‌کند که این نقش معنایی دارای یک موضوع می‌باشد که در جایگاه فاعل ظاهر شده است و محمول آن نیز صفت «باهوش» می‌باشد.

بنابر آنچه که گفته شد می‌توان مدل دستور موازی را این‌گونه ترسیم کرد:



شکل ۲) انگاره دستور موازی (جکندوف، ۱۹۹۷: ۳۹)

اکنون شایسته است تا در چارچوب نظریه‌ای که شرح داده شد به بررسی روابط معنایی میان سازه‌های ترکیبات اسم-اسم در فرهنگ معین (۱۳۷۱) پردازیم. اما پیش از آن الگوی ساختی و معنایی این ترکیبات بررسی می‌کنیم.

### ۳. ترکیبات اسم-اسم در فارسی و الگوی ساختی و معنایی آنها

الگوی روساختی ترکیبات اسم-اسم در فارسی به نظر آسان می‌رسد. دو اسم در رابطه هم‌نشینی با یکدیگر، یک اسم دیگر و یا صفت می‌سازند. کلمه مرکب به دست آمده دارای تکیه اصلی بر روی هجای آخر اسم دوم خود می‌باشد. علاوه بر هم‌نشینی صرفِ دو اسم، فرایندهای نحوی نیز می‌توانند در تولید ترکیبات اسم-اسم دخیل باشند؛ برای نمونه می‌توان به دو فرایند هم‌پایه‌سازی و اضافه در زبان فارسی اشاره کرد.

مسئله دیگری که درباره ترکیب‌های زبان فارسی باید به آن اشاره کرد، مسئله هسته‌معنایی این کلمات می‌باشد. هسته-معنایی ترکیبات اسم-اسم در فارسی از قاعده ثابتی پیروی نمی‌کند و در برخی از ترکیبات اسم اول و در برخی دیگر اسم دوم هسته واقع می‌شود. برای مثال می‌توان به ترکیب‌هایی چون «خمیردندان»، «دفتر یادداشت» به عنوان کلمات هسته آغازین و «کمر درد» و «سربازخانه» به عنوان کلمات هسته پایانی اشاره کرد. همچنین می‌توان کلماتی را یافت که فاقد هسته می‌باشند؛ کلماتی که کلمات مرکب «برون‌مرکز» (exocentric) نامیده می‌شوند؛ مانند: «سروقد» و «پری‌رو»<sup>۱</sup> و کلماتی که کلمات مرکب «هم‌پایه» (co-compound) خوانده می‌شوند؛ مانند: «شیربرنج»، «پدرمادر» و غیره.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> برخی چون بانر (۲۰۰۸) معتقدند که اکثر آنچه کلمات برون‌مرکز نامیده می‌شود در واقع کلمات درون‌مرکزی است که خوانش مجازی یافته است.  
<sup>۲</sup> کلمات مرکب هم‌پایه در برخی منابع دو هسته و در برخی دیگر بی‌هسته محسوب شده‌اند (لیبر، ۲۰۰۹: ۳۶۶) و بیستو و اسکالیس (۲۰۰۵: ۳۲۴) معتقدند که این کلمات برون‌مرکز می‌باشند. در این قضیه نیز توافقی بین زبان‌شناسان وجود ندارد. قَب (۱۹۹۸) معتقد است که این کلمات دارای دو هسته می‌باشند، بوی (۲۰۰۷) برای آنها یک هسته در نظر می‌گیرد اما هسپلمت (۲۰۰۲) آنها را بی‌هسته می‌داند.

#### ۴. تحلیل معنایی ترکیبات اسم-اسم

معنی‌شناسی مفهومی به جزئیات معنای کلمه و چگونگی تأثیر این جزئیات در تشکیل معنای یک کلمه/گروه می‌پردازد و در عین حال با کاربردشناسی پیوند عمیقی دارد، یعنی با جنبه‌هایی از معنا که در معنای کلمه رمزگذاری نمی‌شود و مستقیماً از ساخت نحوی نیز به دست نمی‌آید. حال اگر بخواهیم در چارچوب معنی‌شناسی مفهومی به کلمات مرکب بنگریم خواهیم دید که در ابتدا به مانند رویکردهای دیگر، معنای کلمه مرکب به عنوان عملکردی از معنای سازه‌های آن در نظر گرفته می‌شود. برای مثال اگر در یک ترکیب اسم-اسم، اسم<sub>۱</sub> و اسم<sub>۲</sub> را در نظر بگیریم و بگوییم که این دو اسم به ترتیب دارای معانی ۱م و ۲م هستند سؤال این خواهد بود که کدام نقش معنایی (semantic function)، معنای کلمه مرکب را به دست می‌دهد. اگر نقش معنایی را با نشانه «ن» معین کنیم می‌توان رابطه معنایی میان دو اسم را اینگونه صورتبندی کرد: ن [اسم<sub>۱</sub> و اسم<sub>۲</sub>] (جکندوف، ۴۲۵: ۲۰۱۰).

تشخیص ساخت مفهومی کلمه مرکبی که از اسم<sub>۱</sub> و اسم<sub>۲</sub> تشکیل شده مستلزم دو عامل است:

اول آن که رابطه معنایی بین دو اسم مشخص شود (تعیین ن) دوم آن که هسته معنایی شناسایی شود. دو راه برای مرتبط کردن اسم<sub>۱</sub> و اسم<sub>۲</sub> وجود دارد:

الف. اسم<sub>۱</sub> می‌تواند موضوعی (argument) از اسم<sub>۲</sub> باشد و یا برعکس که در این صورت با داده‌های (۱) سروکار خواهیم داشت که دارای الگوی معنایی (۱-۴) می‌باشند:

(۱) خون‌بها، پزشک‌یار، زن‌بابا، بهدانه، اجاره‌بها، شاهدخت

(۱-۴) الف. [م (....، ۲م، ...)]؛

ب. [۲م (....، ۱م، ...)]؛

ب. اسم<sub>۱</sub> و اسم<sub>۲</sub> همانند (۲) هر دو موضوع یک نقش معنایی (ن) هستند و دارای الگوی (۲-۴) می‌باشند:

(۲) دندان درد، جمعه بازار و غیره (که در این حالت اسم<sub>۱</sub> و اسم<sub>۲</sub> هر دو موضوع نقش معنایی مکان/زمان هستند و بازنمایی معنایی این ترکیبات به صورت (۶) خواهد بود:

(۲-۴) [واقع بودن مکان/زمان (۲م در ۱م)] ← [ن (....، ۱م، ...، ۲م، ...)] (جکندوف، ۴۳۲: ۲۰۱۰).

در نظریه موازی رابطه میان سازه‌های نحوی و معنایی از طریق هم‌نمایگی (co-indexation) نشان داده می‌شود.<sup>۳</sup> در کلمات مرکب، ابتدا هسته معنایی و وابسته‌های آن تعیین می‌شود، سپس موضوعی از آن کلمه برجسته شده و با متغیری بیرونی که همان هسته معنایی می‌باشد مقید می‌شود و در نهایت هم‌نمایه‌سازی صورت می‌گیرد (جکندوف، ۴۲۹: ۲۰۱۰). برای درک بهتر این شیوه در کلمات مرکب ناچار از بیان شیوه‌هایی از معنا هستیم که مستقیماً از اسم به دست می‌آیند چرا که در بسیاری از مواقع این جنبه‌های معنایی اسم در مدخل واژگانی کلمه مرکب کپی می‌شوند.

<sup>۳</sup> - برای مشاهده هم‌نمایه‌سازی در میان سازه‌های کلمات مرکب همچنین بنگرید به لیبر (۲۰۰۴: ۶۰-۵۰).

## ۴-۱. ویژگی‌های معنایی اسم

در این قسمت به سه ویژگی معنایی اسم یعنی برجسته‌سازی (profiling)، وجهیت کنشی (action modality) و ترکیب دومین (co-composition) می‌پردازیم.

## ۴-۱-۱. برجسته‌سازی

برجسته‌سازی یا مبتداسازی بدین معناست که یک ویژگی و یا یک جزء از رخدادی را برگزینیم و تنها به آن ارجاع دهیم (جکندوف، ۲۰۱۰: ۴۲۹). برای مثال فعل «راندن» دارای یک عامل (agent) می‌باشد و بنابراین اسم «راننده» نیز این عامل را برمی‌گزیند و به آن ارجاع می‌دهد:

(۳) الف. راندن (الف، ب) = «الف، ب را می‌راند»

ب. راننده [شخص<sup>α</sup>؛ راندن (α، کنش‌پذیر)] = «فردی که چیزی را می‌راند» (در اینجا به شخص = «عامل» ارجاع داده شده است).

در این مثال هسته عبارت، «شخص» محسوب می‌شود و عبارت بعد از نقطه ویرگول، توصیف‌کننده (modifier). آنچه که عبارت ما را تبدیل به یک وابسته خوش‌ساخت می‌کند این است که این عبارت دارای متغیر آلفایی است که با شخص هم‌نمایه و توسط آن مقید شده است. بنابراین، برجسته‌سازی یک موضوع در درون یک نقش معنایی مستلزم این است که آن موضوع با چیزی بیرون از آن نقش مقید شود. این کار در واقع معادل جملات موصولی در نحو محسوب می‌شود (جکندوف، ۲۰۱۰: ۴۲۹).

## ۴-۱-۲. وجهیت کنشی

اسم‌هایی مانند «fisherman»، «violin player» هر چند که به معنای کسی است که «ماهی می‌گیرد؛ ویولن می‌نوازد» اما این کلمات در واقع کلماتی مبهم محسوب می‌شوند چرا که ممکن است به معنای شغل باشند و یا صرفاً به عادت و یا توانایی یک فرد دلالت کنند. به این معانی (تعبیر و تفسیرها) متفاوت، وجهیت کنشی گفته می‌شود و هر اسمی با توجه به وجهیت کنشی‌اش فهمیده می‌شود. ممکن است به این نتیجه برسیم که انتخاب وجهیت کنشی مناسب مربوط به کاربردشناسی است. اما اسم‌هایی وجود دارد که در آنها وجهیت کنشی بخش مهمی از معنی واژگانی‌شان محسوب می‌شود (جکندوف، ۲۰۱۰: ۴۳۱).

یک وجهیت کنشی مهم کارکرد خاص می‌باشد (یک اسم لزوماً نباید در کارکرد خاص خود بکار رود). وجهیت کنشی می‌تواند به عنوان یک نقش معنایی بر روی یک کنش مبتداسازده عمل کند. مثلاً کارکرد خاص «کتاب»، خواندن است که این کارکرد در مدخل واژگانی «کتاب» در (۹) نشان داده شده است:

(۴) کتاب<sub>۱</sub> = [کتاب<sup>α</sup>] [کارکرد خاص (خواندن/شخص، α)] [۱] «کارکرد خاص کتاب این است که توسط

شخصی خوانده شود» (جکندوف، ۲۰۱۰: ۴۳۲-۴۳۱).

## ۴-۱-۳. ترکیب دومین

یک روش که به کمک آن، زبان به نوعی از ترکیب‌پذیری (معنایی) فراتر از ترکیب‌پذیری فرگه‌ای (Fregean composition) دست می‌یابد ترکیب دومین می‌باشد که اولین بار توسط پوستیوفسکی (۱۹۹۵) شرح داده شد. رایج‌ترین مثال مربوط است به متمم افعالی مثل «لذت بردن» که این متمم به لحاظ معنایی باید یک کنش (فعالیت) باشد. برای مثال «علی از آواز خواندن لذت برد»، «سارا از کارکردن لذت می‌برد» و... که در همه این مثال‌ها، متمم یک کنش می‌باشد. با این حال در جملاتی چون «ما از چای لذت بردیم» و یا «علی از آن کتاب لذت برد»، متمم دلالت بر یک کنش (فعالیت) ندارد اما امکان درک یک کنش وجود دارد؛ یعنی ما این جملات را این گونه درک می‌کنیم: «ما از (نوشیدن) چای لذت می‌بریم»، «علی از (خواندن) آن کتاب لذت برد». اما سؤال اینجاست که این معنای کنشی از کجا و چگونه حاصل می‌شود؟ پاسخ آن است که، معنای اسم که در بردارنده کارکرد خاص آن اسم می‌باشد، سازنده این خوانش کنشی است. اگر تنها به ترکیب فرگه‌ای قائل باشیم خوانش بدساخت زیر حاصل می‌آید که در آن «کتاب» به غلط نوعی کنش در نظر گرفته شده است:

(۵) الف. علی<sub>۱</sub> از آن کتاب<sub>۲</sub> لذت برد<sub>۳</sub>.

ب. \* [لذت بردن<sub>۳</sub> (علی<sub>۱</sub>، [کنش کتاب<sub>۲</sub>])]

در حالیکه خوانش صحیح جمله این گونه است:

پ. [لذت بردن<sub>۳</sub> (علی<sub>۱</sub><sup>α</sup>، [کنش ن (α، کتاب<sub>۲</sub>))] «علی از انجام دادن فعالیت در ارتباط با کتاب (خواندن) لذت

می‌برد».

در این خوانش یک کنش یا نقش معنایی مشخص نشده (unspecified) وجود دارد که توسط «خواندن» که کارکرد خاص «کتاب» است و در مدخل واژگانی آن دیده می‌شود پُر می‌شود یا به عبارتی عیناً در آنجا کپی می‌شود. بنابراین اگر اجزاء یک ساخت نتوانند به لحاظ معنایی با یکدیگر مربوط شوند می‌توانیم نقش‌هایی را بیفزاییم که خوانشی صحیح (خوش ساخت) را به دست دهند؛ به چنین کاری درج (coercion) یک نقش معنایی می‌گوییم؛ این نقش‌ها را می‌توان عیناً از مدخل واژگانی اسم، در کلّ ترکیب کپی کرد که این فرایند «ترکیب دومین» خوانده می‌شود (جکندوف، ۲۰۱۰: ۴۳۳). اکنون و با توجه به آنچه که ذکر شد به بررسی روابط معنایی میان ترکیبات اسم-اسم در فرهنگ معین (۱۳۷۱) می‌پردازیم.

## ۴-۲. دسته‌های معنایی

در میان داده‌های فرهنگ معین ۱۱ دسته معنایی اصلی شناسایی شد که این ۱۱ دسته تحت عناوین نوع، طرحواره موضوعی، هم‌پایگی، شباهت، مالکیت، زمان/ مکان، محتوا، سبب، طبقه‌بندی، منشأ و جنس دسته‌بندی می‌شوند. شایان ذکر است که جکندوف (۲۰۱۰) چهارده دسته معنایی را برای ترکیبات اسم-اسم انگلیسی شناسایی می‌کند که دسته‌های



ذکر شده در این مقاله در واقع زیرمجموعه‌ای از دسته‌های مطرح شده توسط وی می‌باشد.<sup>۴</sup> یادآوری می‌کنیم که برای ارائه بازنمایی‌ها به زبان فارسی بطور قراردادی معنای اسم اول را «م»، معنای اسم دوم را «م۲» و نقش معنایی را «ن» می‌نامیم.

#### ۴-۲-۱. نوع

در این دسته از کلمات، یک اسم به منزله نوعی از اسم دیگر به شمار می‌رود و این الگوی معنایی در میان ترکیبات هسته-آغازین (۱۱) و هسته پایانی (۱۲) که به ترتیب دارای بازنمایی‌های (۴-۴) و (۴-۵) می‌باشند دیده می‌شود.

(۶) بچه‌گره، کره‌اسب و غیره؛

(۷) آهوبره، سگ‌توله، اجازه‌نامه، آئین‌نامه و غیره

الگوی معنایی کلمات هسته‌آغازین:

(۴-۴) [م<sup>۱</sup>؛ [از نوع (α، م<sup>۲</sup>) ] «اسم<sup>۱</sup> از نوع اسم<sup>۲</sup> می‌باشد»

در این حالت اسم اول هسته ترکیب و «نوع» نقش معنایی به شمار می‌رود و α به عنوان موضوع این نقش معنایی با هسته هم‌نمایه شده است و این بازنمایی بدین صورت تفسیر می‌شود که اسم اول از نوع اسم دوم است و یا به عبارتی اسم دوم نوع اسم اول را تعیین می‌کند.

الگوی معنایی کلمات هسته پایانی:

(۴-۵) [م<sup>۲</sup>؛ [از نوع (α، م<sup>۱</sup>) ] «اسم<sup>۲</sup> از نوع اسم<sup>۱</sup> می‌باشد»

هسته دومین اسم است که پیش از نقطه‌ویرگول آمده است و نوع اسم توسط اسم اول تعیین می‌شود.

#### ۴-۲-۲. طرحواره موضوعی

در این دسته از کلمات یا اسم اول اسم دوم را به عنوان موضوع خود می‌پذیرد (۸) و یا برعکس (۹). در بسیاری از موارد در این دسته از کلمات با داده‌هایی سر و کار داریم که دارای ساخت اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) می‌باشند.

(۸) برادرزن، پدرشوهر، پسرخاله، خواهرزن، زن‌بابا، مالک‌رقاب، ولی‌نعمت، صاحب‌اختیار، اظهار فضل، اقامه شهود (کردن)، ناظم خلوت، قوطی سیگار و غیره.

(۹) آبیاری، دانشیار، دفتریار، پزشکیار<sup>۵</sup>، آتشپاره، آهن‌پاره، دفترپاره، بهدانه، پنبه‌دانه، ناردانه، بادام‌مغز، بیدبرگ و دهخدا، کابلشاه، کشورخدو، مال‌خاوند، دریابگ (بیگ)، آب‌بها، اجاره‌بها، خون‌بها، شیربها، شاهپور، شاهدخت، شاه-دختر، پادشاه‌پسر، جان‌پناه، لشکرپناه، سوهان‌کار، سیمان‌کار و غیره.

<sup>۴</sup> - از آنجا که زبان انگلیسی دارای امکانات ترکیبی بسیار گسترده‌ای می‌باشد، این امر که دسته‌های معنایی کلمات مرکب اسم-اسم در سایر زبان‌ها (من جمله فارسی) زیر مجموعه‌ای از دسته‌های بر شمرده در این زبان باشد توجه‌پذیر به نظر می‌رسد.

<sup>۵</sup> - برخی همچون کشانی (۱۳۷۱: ۹۳) «-یار» را جزو اسامی دانسته‌اند که در حال تبدیل شدن به وند می‌باشند.

در (۹)، چهار نمونه آخر فاقد هسته آشکار (برون‌مرکز) می‌باشند. دسته طرحواره موضوعی دربردارنده نمونه‌های زیادی است که چه بسا خود قابل تقسیم‌بندی به دسته‌های معنایی جزئی‌تری باشند. در این دسته، کلمات هسته‌آغازین دارای بازنمایی (۴-۶) و کلمات هسته‌پایانی دارای بازنمایی (۴-۷) می‌باشند:

الگوی کلمات هسته‌آغازین:

(۴-۶) [م (۲م)] «اسم ۲ موضوع اسم ۱ است»

اسم اول هسته معنایی و اسم دوم موضوع آن به شمار می‌رود.

الگوی کلمات هسته‌پایانی:

(۴-۷) [م (۱م)] «اسم ۱ موضوع اسم ۲ است»

اسم دوم هسته معنایی و اسم اول موضوع آن به شمار می‌رود.

#### ۴-۲-۳. هم‌پایگی

هم‌پایه‌سازی فرایندی نحوی محسوب می‌شود اما در فارسی همانند بسیاری از زبان‌های دیگر، دسته‌ای از کلمات هم‌پایه از حالت نحوی خود فاصله گرفته و به واحدهای واژگانی نزدیک شده‌اند. به عبارتی دیگر این ساخت‌های نحوی به‌مرور واژگانی شده‌اند و خود کلمات مرکبی را ساخته‌اند که معنای آنها لزوماً ترکیب‌پذیر نمی‌باشد (شایان ذکر است که حرف ربط در برخی از این کلمات باقی مانده و در برخی دیگر از بین رفته است). ما این دست از کلمات را به تبعیت از ولچی (۲۰۰۵) کلمات مرکب هم‌پایه می‌نامیم.

کلمات مرکب هم‌پایه در منابع به نام‌های دیگری چون کلمات دوندوا (dvandva) و کلمات مرکب عطفی (copulative compounds) نیز خوانده شده‌اند. این دسته از ترکیب‌ها، واحدهای شبه‌کلمه‌ای به شمار می‌روند که نشان‌دهنده هم‌پایگی طبیعی (Natural Coordination) می‌باشند. بدین معنی که دو عنصر تشکیل‌دهنده آن به لحاظ معنایی مفاهیمی مرتبط (واحدهای مفهومی) به شمار می‌روند؛ برای نمونه می‌توان به داده‌های (۱۰) اشاره کرد:

(۱۰) خواهربرادر، پدرمادر، کت‌دامن، بلوزشلوار، کاسه‌کوزه، آفتابه‌لگن و غیره

در (۱۰) سازه‌های ترکیب در یک سطح سلسله‌مراتبی (hierarchical) واقع شده‌اند و معنای کل ترکیب عمومی‌تر از معنی اجزاء تشکیل‌دهنده آن است. باید توجه داشت که معنای این دسته از کلمات مرکب در نقطه مقابل کلمات مرکب ناهم‌پایه (subordinate compounds) (کلمات مرکب تبیینی یا تپروشه / determinative compound / tatpuruṣa) که در (۱۱) ذکر شده‌اند قرار دارد. چرا که در کلمات مرکب ناهم‌پایه رابطه بین سازه‌ها از نوع رابطه سلسله‌مراتبی می‌باشد و اجزاء تشکیل‌دهنده کلمه مرکب در یک سطح قرار ندارند. در چنین صورتی معنای کل ترکیب محدودتر و خاص‌تر از معنای اجزاء تشکیل‌دهنده آن می‌شود (ولچی، ۲۰۰۵: ۲).

<sup>۱</sup> - به تبعیت از ولچی (۲۰۰۵: ۷) کلماتی چون سرباز معلم، کافه رستوران را از آنجا که معنای کل ترکیب خاص‌تر از معنای کل ترکیب است و بین دو سازه نیز رابطه معنایی و واژگانی لزوماً نزدیکی وجود ندارد از کلمات مرکب هم‌پایه کنار می‌گذاریم (هر چند که این کلمات در پیکره زبانی مورد بررسی ما نیز

(۱۱) مادر زن، کتابخانه، آهن‌پاره، آب‌بها و غیره.

اگر بخواهیم برای این دسته الگویی ترسیم کنیم به الگوی (۴-۸) خواهیم رسید:

(۴-۸) هم‌پایگی [م<sup>۱</sup> و م<sup>۲</sup>] به طوری که

الف. [م<sup>۲</sup>؛  $\alpha$ ] هم‌پایه است (م<sup>۱</sup>،  $\alpha$ ) [اسم<sup>۲</sup> با اسم<sup>۱</sup> هم‌پایه است].

ب. [م<sup>۱</sup>؛  $\alpha$ ] هم‌پایه است (م<sup>۲</sup>،  $\alpha$ ) [اسم<sup>۱</sup> با اسم<sup>۲</sup> هم‌پایه است].

همانطور که آشکار است ترکیب‌های (۴-۸) دو هسته‌ای می‌باشند؛ این دسته از کلمات در فرهنگ معین به وفور یافت می‌شوند.

#### ۴-۲-۴. شباهت

این دسته به کلماتی اختصاص دارد که در آنها الگوی شباهت دیده می‌شود و بنابراین شامل آن دسته از اضافات تشبیهی و استعاری است که تبدیل به کلمه مرکب شده‌اند و نمونه‌هایی از آنها به ترتیب در (۱۲) و (۱۳) ذکر شده است. اضافه تشبیهی عبارت است از «اضافت مشبه، به مشبه یا مشبه‌به، به مشبه بدون واسطه» (معین، ۱۳۶۳: ۱۴۲) که الگوی آن در (۴-۹) نشان داده شده است و اضافه استعاری «مبنی است بر اضافت مشبه‌به، به مشبه با واسطه، به شرط اینکه جای اسمی را گیرد که لازمه مشبه‌به باشد» (معین، ۱۳۶۳: ۱۴۸) و الگوی آن در (۴-۱۰) قابل رؤیت است.

(۱۲) اره‌ماهی، آتش‌رنگ، پیروزه‌فام، شیرمرد، گلدسته، مهدخت، کاسبرگ، موی رگ و غیره.

(۱۳) قیامت‌پیکر، شیردل، زهره‌جین، سگ‌جان، گنجشک‌روزی، و غیره.

الگوی اضافه تشبیهی:

(۴-۹) [م<sup>۲</sup>؛  $\alpha$ ] شباهت دارد (م<sup>۱</sup> به  $\alpha$ ) [اسم<sup>۲</sup> به اسم<sup>۱</sup> شباهت دارد]

#### الگوی اضافه استعاری:

(۴-۱۰) [ب<sup>۱</sup>؛  $\alpha$ ] شباهت دارد (م<sup>۲</sup>؛ جزئی از / وابسته به [ب<sup>۱</sup>]) [ب<sup>۱</sup>؛  $\alpha$ ] «ب<sup>۱</sup> که م<sup>۲</sup> به عنوان جزئی از آن به م<sup>۲</sup> شبیه است».

(۴-۱۰) دربردارنده ترکیبات برون‌مرکزی می‌شود که در آنها رابطه شباهت وجود دارد؛ در این دسته از داده‌ها یک

هسته بیرونی موجود است که آن را با «ب» نشان داده‌ایم. برای کاستن از پیچیدگی (۴-۱۰) مثال (۱۴) را ذکر می‌کنیم:

(۱۴) سروقد = [ب<sup>۱</sup>؛  $\alpha$ ]، [قد<sup>۲</sup>؛ جزئی از [ب<sup>۱</sup>سرو]] «شخصی که قدش شبیه سرو است».

که در اینجا هسته (شخصی) هیچ یک از دو اسم «سرو» و «قد» نمی‌باشد و بنابراین با «ب» نشان داده شده است. پس از

آن جزئی از این هسته بیرونی (قد) به سرو تشبیه شده است. دلیل خوش‌ساختی بازنمایی معنایی (۱۴) هم‌نمایگی موضوعی

یافت نشد. هرچند که برخی همچون لیر معتقدند که کلمات مرکب دوسویه نیز کلمات هم‌پایه‌ای هستند که درون‌مرکز می‌باشند و خوانش همزمان دارند

یعنی معنی کل ترکیب از خوانش هم‌زمان هر دو سازه بدست می‌آید (لیر، ۲۰۰۹: ۸۹)

از نقش معنایی «شبهت» با هسته بیرونی (از طریق هم‌نمایگی  $\alpha$ ) و ارتباط موضوعی از نقش معنایی «جزئی از» با قد (از طریق هم‌نمایگی با نشانه  $\beta$ ) می‌باشد.

#### ۴-۲-۵. مالکیت

«هرگاه بتوانیم مضاف را مسندالیه و مضاف‌الیه را با تقدیم یکی از ادوات مالکیت مانند «مال»، «از آن» و غیره بر آن مسند قرار دهیم و بعد از آن دو، رابطه خبری «است» بیاوریم، اضافه ملکی است» (معین، ۱۳۶۳: ۲۱۴). در فرهنگ معین می‌توان ترکیباتی همچون (۱۵) را به عنوان اضافه ملکی یافت که یک جزء آنها اسم خاص به شمار می‌رود؛ (۱۵) گنج افراسیاب، کین سیاوش، مرغ سلیمان، مزامیر داوود، سوگند بقراط، آب سکندر، آب خضر، آینه سکندر، آیین جمشید، چشمه خضر و غیره.

الگوی معنایی این دسته از ترکیبات در (۴-۱۱) به چشم می‌خورد:

(۴-۱۱) [م<sup>۱</sup>]؛ [مالک است (م،  $\alpha$ )] «اسم<sub>۱</sub> ای که اسم<sub>۲</sub> مالک آن است».

اما داده‌هایی از این دسته که تبدیل به کلمه مرکب شده باشند غالباً برون‌مرکز می‌باشند که در (۱۶) نمونه‌ای از آنها و در (۴-۱۲) بازنمایی معنایی آنها دیده می‌شود.

(۱۶) لاک پشت، خارپشت و غیره.

(۴-۱۲) [ب<sup>۱</sup>]؛ [مالک است ( $\alpha$ ، م<sup>۲</sup>)؛ جزئی از (م،  $\beta$ )] «بای که م<sup>۲</sup> به عنوان جزئی از آن مالک م<sup>۱</sup> است / م<sup>۱</sup>

دارد».

در میان داده‌های این دسته همچنین می‌توان اغلب اضافه‌های استعاری را نیز گنجانند. که در چنین حالتی نقش معنایی ترکیب و مالکیت با یکدیگر ترکیب می‌شوند.

#### ۴-۲-۶. واقع شدن (مکان/ زمان)

این دسته شامل کلماتی می‌شود که بر مفهوم «واقع شدن در مکان» دلالت دارند. اکثر داده‌های یافت شده مربوط به این دسته در زبان فارسی هسته پایانی می‌باشند.

(۱۷) آب‌انبار، دزدبازار، استخوان‌درد و غیره؛

الگوی معنایی (۱۷) بازنمایی معنایی (۴-۱۳) به شمار می‌رود.

(۴-۱۳) الف. [م<sup>۱</sup>]؛ [واقع است (م،  $\alpha$ )] «م<sup>۲</sup> ای که م<sup>۱</sup> در آن واقع است».

ب. [م<sup>۲</sup>]؛ [واقع است ( $\alpha$ ، م<sup>۱</sup>)] «م<sup>۲</sup> ای که در م<sup>۱</sup> واقع است»

همانطور که دیده می‌شود این نقش معنایی در زبان فارسی ماهیتی معکوسی (reversible) دارد که در الگوهای فوق به شکل تیره‌تری نشان داده شده است.

این دسته همچنین شامل کلماتی می‌شود که به معنای «واقع شدن در زمان» هستند. برای مثال می‌توان به کلمات هسته-

آغازین (۱۸) و کلمات هسته پایانی (۱۹) اشاره کرد که به ترتیب دارای الگوهای معنایی (۴-۱۴) و (۴-۱۵) می‌باشند:

(۱۸) نمازصبح، نمازجمعه و غیره.

(۱۹) جمعه بازار، چهارشنبه بازار و غیره.

الگوی معنایی کلمات هسته آغازی:

(۱۴-۴) [م<sup>۱</sup>؛ [واقع است زمانی (α در م<sub>۲</sub>)] «م<sub>۱</sub> (در زمان) م<sub>۲</sub> واقع است»:

الگوی معنایی کلمات هسته پایانی:

(۱۵-۴) [م<sup>۲</sup>؛ [واقع است زمانی (α در م<sub>۱</sub>)] «م<sub>۲</sub> (در زمان) م<sub>۱</sub> واقع است».

همچنین در این دسته از کلمات با اسم‌های دومی مواجه می‌شویم که کارکرد خاص آنها داشتن اسم اول (شیء و یا فردی) است؛ این دسته از کلمات در فارسی دارای بسامد زیادی می‌باشند؛ اسم‌های دومی چون «خانه»<sup>۷</sup> و «شهر» که ترکیباتی چون (۲۰) را می‌سازند.

(۲۰) گلخانه، سربازخانه، چاپخانه، سیمان شهر، فولادشهر، غیره.

همانطور که می‌بینیم در کلمات فوق معنی مکانی در خود اسم دوم وجود دارد بنابراین ما می‌توانیم طبق پیشنهاد جکندوف (۲۰۱۰: ۴۴۳) اسم دوم (مثلاً خانه) را وارد فرایند ترکیب دومین نماییم و معنای اسم دوم را در معنای کل ترکیب کپی کنیم و یا آن را در جایگاه نقش معنایی درج نماییم:

(۲۱) [م<sup>۲</sup>؛ [خانه [کارکرد خاص] [بودن (م<sub>۱</sub> در α)]] «خانه‌ای که کارکرد خاص آن بودن م<sub>۱</sub> در آن است»

بنابراین در این مثال‌ها اسم دوم دارای کارکردی خاص است و اسم اول موضوع این کارکرد خاص محسوب می‌شود. این رویکرد در مورد گروه زیادی از کلمات مرکب صدق می‌کند و تنها ممکن است که کارکرد خاص در هر گروه از کلمات تغییر کند.

#### ۴-۲-۷. محتوا

این دسته از کلمات به داده‌هایی می‌پردازد که در آنها رابطه معنایی «حاوی چیزی بودن / تشکیل شدن از چیزی» به چشم می‌خورد و در میان داده‌های هسته پایانی همچون (۲۲) دیده می‌شود که الگوی معنایی آن به صورت (۴-۱۶) می‌باشد. در نمونه‌های هسته آغازین این دسته و در نمونه‌های آن دیده می‌شود و الگوهای (۴۱) و (۴۲) الگوهای معنایی این مثال‌ها هستند.

(۲۲) باقلاپلو، رشته‌پلو، پیازترشی، و غیره.

(۱۶-۴) الگوی کلمات هسته پایانی:

[م<sup>۲</sup>؛ [تشکیل شده (α از م<sub>۱</sub>)] «اسم<sub>۲</sub> ای که از اسم<sub>۱</sub> تشکیل شده است».

#### ۴-۲-۸. سبب

در این دسته از کلمات یک اسم سبب اسم دیگر می‌شود. اگر اسم اول سبب اسم دوم محسوب شود با داده‌هایی چون (۲۳)، اگر اسم دوم سبب اسم اول شود با (۲۴) و اگر سبب، بیرون از ترکیب باشد با (۲۵) مواجه خواهیم بود. (۲۳) آب حیات، پیراهن مراد، تار آوا، چشم‌زخم و غیره.

<sup>۷</sup> - کشانی (: ۱۳۷۱: ۹۳) «خانه» را پسوندواره اسمی می‌داند.

(۲۴) نوش دارو، تبخال، سیلاب، اعتبارنامه، تخم مرغ، آتش باد و غیره.

(۲۵) جادوسخن، جادوزبان، جادونگه و غیره.

الگوی کلمات هسته‌آغازین، هسته پایانی و برون مرکز به ترتیب در (۴-۱۷) تا (۴-۱۹) آمده است:

الگوی کلمات هسته‌آغازین:

(۴-۱۷)  $[م^{\alpha}]$ ؛ [سبب (م،  $\alpha$ )] «اسم ۱ سبب اسم ۲ می‌شود»

الگوی کلمات هسته پایانی:

(۴-۱۸)  $[م^{\alpha}]$ ؛ [سبب (م،  $\alpha$ )] «اسم ۲ سبب اسم ۱ می‌شود»

الگوی کلمات برون مرکز:

(۴-۱۹) «ب<sup>۱</sup>؛ [سبب (م،  $\alpha$ )؛ وابسته به (م،  $\beta$ )]» «بای که م به عنوان وابسته‌ای از آن، سبب م می‌شود»

برای روشن شدن (۴-۱۹) الگوی معنایی یک ترکیب برون مرکز چون «جادوسخن» را نشان می‌دهیم:

(۲۶) «فرد<sup>۱</sup>؛ [سبب (م،  $\alpha$ ) سخن<sup>۲</sup>؛ وابسته به (م،  $\beta$ ) جادو]» «فردی که سخنش جادو می‌کند».

#### ۴-۲-۹. طبقه‌بندی

در واقع در این دسته یک اسم به دسته‌بندی کردن اسم دیگر کمک می‌کند؛ (۲۷) و (۲۸) به ترتیب به داده‌های هسته-آغازین و هسته پایانی و (۴-۱۹) و (۴-۲۰) به الگوی معنایی آنها دلالت دارند.

(۲۷) آب مقطر، آب ژاول، آس آب، آسدست

(۲۸) خرمائین، انارین، شترگیا، شیرگیا(ه)، آب آسیا، بادآس، شارگ، شاه‌انجیر، شاهراه<sup>۱</sup>، مادرچاه، مادرکلید، دی‌مه،

مهرماه و غیره..

الگوی کلمات هسته‌آغازین:

(۴-۱۹)  $[م^{\alpha}]$ ؛ [دسته‌بندی می‌کند (م،  $\alpha$ )] «م<sup>۱</sup> ای که م<sup>۲</sup> آن را طبقه‌بندی می‌کند»

الگوی کلمات هسته پایانی:

(۴-۲۰)  $[م^{\alpha}]$ ؛ [دسته‌بندی می‌کند (م،  $\alpha$ )] «م<sup>۲</sup> ای که م<sup>۱</sup> آن را طبقه‌بندی می‌کند»

#### ۴-۲-۱۰. منشأ

در این دسته یک اسم، منبع اسم دیگر به شمار می‌رود. نمونه‌هایی از کلمات هسته‌آغازین این دسته در (۲۹) و از کلمات هسته پایانی در (۳۰) آمده است:

(۲۹) آبغوره، آب‌لیمو و غیره.

<sup>۱</sup> - شاه در این ترکیب‌ها، اسم صفت‌گونه است (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۶۰).

(۳۰) آسمان‌غره، گلاب و غیره.

شواهد (۲۹) دارای بازنمایی معنایی (۴-۲۱) و داده‌های (۳۰) دارای بازنمایی معنایی (۴-۲۲) می‌باشند.

الگوی معنایی کلمات هسته‌آغازین:

(۴-۲۱) [  $\alpha$ ؛  $\alpha$  ] «منبع (  $\alpha$  از  $\alpha$  )» [ [  $\alpha$  ] «منبع  $\alpha$  م است»:

هسته‌پایانی:

(۴-۲۲) [  $\alpha$ ؛  $\alpha$  ] «منبع (  $\alpha$  از  $\alpha$  )» [ [  $\alpha$  ] «منبع  $\alpha$  م است».

#### ۴-۲-۱۱. جنس

در این دسته یک اسم جنس اسم دیگر را بیان می‌کند. در این دسته از داده‌ها اسمی که به جنس دلالت دارد جزء غیرهسته (وابسته) می‌باشد. در (۳۱) و (۳۲) کلمات هسته‌آغازین و پایانی از این دسته و در (۴-۲۳) و (۴-۲۴) الگوی معنایی آنها آمده است.

(۳۱) لوله کاغذ، قلم‌مو، قلم‌نیو غیره.

(۳۲) پولادپیکان، پولادسُم، آهن‌دل

الگوی معنایی کلمات هسته‌آغازین:

(۴-۲۳) [  $\alpha$ ؛ جنس (  $\alpha$  از  $\alpha$  ) ] «جنس  $\alpha$  م است»:

الگوی معنایی کلمات هسته‌پایانی:

(۴-۲۴) [  $\alpha$ ؛ جنس (  $\alpha$  از  $\alpha$  ) ] «جنس  $\alpha$  م است».

بنابراین بر اساس داده‌های فرهنگ معین ۱۱ دسته معنایی پایه‌ای در میان ترکیبات اسم-اسم فارسی شناسایی شد که داده‌های این دسته‌ها می‌توانند از ساخت موضوع و یا وابسته برخوردار باشند. همچنین در بررسی این ترکیبات زمانی با موارد پیچیده مواجه می‌شویم که:

۱- در یک کلمه مرکب شاهد ترکیب دو یا چند نقش معنایی باشیم. برای مثال در کلمه‌ای چون «پولاد دل» هم با نقش معنایی شباهت (دسته چهارم) و هم با نقش معنایی مالکیت (دسته پنجم) مواجهیم:

(۳۳) پولاد دل: [  $\alpha$ ؛ مالک است (  $\alpha$ ،  $\beta$  ) ] [ شباهت دارد (  $\beta$  به  $\alpha$  ) ] «فردی که دلی دارد که آن دل شبیه پولاد

است؛ سنگدل».

۲- اطلاعاتی از ساخت معنایی یکی از دو اسم در جایگاه نقش معنایی ظاهر و با «ن» ترکیب شده بود. برای مثال در داده‌هایی با رابطه معنایی مکانی در بسیاری از مواقع مفهوم «مکان» در کارکرد خاص یکی از دو اسم (غالباً اسم دوم) وجود دارد. که نمونه آن را مثال (۲۱) دیدیم. برای سهولت کار در اینجا بار دیگر (۲۱) را به صورت (۳۴) نشان می‌دهیم:

(۳۴) [  $\alpha$ ؛ ] «خانه [ کارکرد خاص (  $\alpha$  در  $\alpha$  ) ] [ «خانه‌ای که کارکرد خاص آن بودن  $\alpha$  م در آن است»

۳- رابطه معنایی میان اسم اول و دوم وابسته است به اطلاعات معنایی هر دو اسم. برای مثال «آشپزخانه» به معنی «مکانی که در آن آشپز وجود دارد» نیست بلکه به معنی «مکانی است که در آن عمل آشپزی صورت می‌گیرد» که معنای مکانی از کارکرد خاص اسم دوم و عمل آشپزی از کارکرد خاص اسم اول به دست می‌آید. در اینجا نیز ناگزیر از

ترکیب دومین می‌باشیم. در اینجا نقش معنایی جدید (ج) موضوع نقش معنایی پایه (ن) قرار می‌گیرد (درحالی‌که «ن» خود دارای ساخت وابسته است):

(۲۵-۴) [اسم<sub>۱</sub> اسم<sub>۲</sub>]: [هسته<sup>α</sup>; (ن ...، ج ... وابسته...، α...،...)].

۴- با درج استعاره (metaphor coercion) در ساخت وابسته مواجهیم. الگوی ساده شباهت می‌تواند بدین صورت بیان شود:

(۲۶-۴) اسم<sub>۱</sub>: [ب<sup>α</sup>; شباهت دارد (α، م)] «چیزی که به م شبیه است».

حال این قضیه دشوارتر می‌شود چنانچه اسم دوم به گونه‌ای دارای معنای هسته باشد؛ مثلاً در سروقد، قد با هسته ارتباط نزدیک‌تری دارد چرا که چیزی است که مورد تشبیه قرار می‌گیرد؛ بنابراین با الگوی پیچیده (۳۵) که پیشتر به صورت (۱۴) ذکر شد روبرو خواهیم بود:

(۳۵) سروقد = [ب<sup>α</sup>; شباهت (α)، قد<sup>β</sup>; جزئی از (β به سرو)] [نک. جکندوف، ۲۰۱۰: ۴۴۸-۴۴۵].

## ۵. خلاصه و نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی معنایی ترکیبات اسم-اسم در فرهنگ معین (۱۳۷۱) و در چارچوب معنی‌شناسی مفهومی پرداختیم و کوشیدیم تا نقش‌های معنایی اصلی را در میان این دسته از داده‌ها شناسایی کنیم.

بدین منظور لازم بود در آغاز ساخت مفهومی این ترکیبات تحلیل شود؛ این کار در نظریه موازی از طریق هم‌نمایی صورت می‌پذیرد. بدین صورت که در ترکیبات اسم-اسم، ابتدا هسته معنایی و وابسته‌های آن تعیین می‌شود، سپس موضوعی از آن کلمه مبتدا شده و با متغیری بیرونی که همان هسته معنایی می‌باشد مقید می‌گردد و در نهایت هم‌نمایه‌سازی صورت می‌گیرد. همچنین در تحلیل ساخت مفهومی اشاره شد که رابطه معنایی میان اسم اول و دوم وابسته است به برخی از ویژگی‌هایی که مستقیماً از مقوله اسم بدست می‌آیند؛ ویژگی‌هایی چون وجهیت کنشی که نشان‌دهنده تعبیر و تفاسیر مختلف یک اسم است و «ترکیب دومین» که در آن یک یا چند نقش معنایی از مدخل واژگانی اسم، در کل ترکیب کپی می‌شود.

در نهایت با استفاده از شیوه تحلیلی فوق ۱۱ نقش معنایی پایه‌ای در میان ترکیبات اسم-اسم فرهنگ معین (۱۳۷۱) شناسایی شد که این ۱۱ دسته عبارتند از: نوع، طرحواره موضوعی، هم‌پایگی، شباهت، مالکیت، زمان/مکان، محتوا، سبب، طبقه‌بندی، منشأ و جنس.

## کتابنامه

- طباطبایی، علاءالدین. (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کشانی، خسرو. (۱۳۷۱). *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مستاجر حقیقی، محمد. (۱۳۶۹). *نگاهی به واژه‌های مرکب فارسی بر پایه نظریه زایا گشتاری*، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شماره‌های ۸۸-۸۹، بهار و تابستان، ۲۴۵-۲۵۷.
- معین، محمد. (۱۳۶۳). *اضافه*، تهران: امیرکبیر.



- Bauer, Laurie (2008). Exocentric Compounds, *Morphology* 18: 51-74.
- Bisetto, A. and Scalise, S. (2005). The Classification of Compounds, *Lingue e Linguaggio* 4(2), 319-32.
- Booij, Geert (2007). *The Grammar of Words: An Introduction to Linguistic Morphology*. 2<sup>nd</sup> edition. Oxford: Oxford University Press
- Culicover, Peter W. and Ray Jackendoff (2005). *Simpler Syntax*. Oxford: Oxford University Press.
- Fabb, Nigel (2001). Compounding. In Andrew Spencer and Arnold M. Zwicky (eds.), *The Handbook Of Morphology*. 51-63. Oxford: Blackwell.
- Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold.
- Jackendoff, Ray (1987). *Consciousness and the Computational Mind*. Cambridge, Mass.: The MIT Press.
- Jackendoff, R. (1990). *Semantic Structures*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Jackendoff, Ray (1997). *The Architecture of the Language Faculty*. Cambridge Mass.: The MIT Press.
- Jackendoff, Ray (2002). *Foundations of Language, Brain, Meaning, Grammar, Evolution*. Oxford: Oxford University Press.
- Jackendoff, Ray (2010). *Meaning and the Lexicon*. Oxford: Oxford University Press.
- Lees, Robert B. (1960). *The Grammar of English Nominalizations*. The Hague: Mouton.
- Lees, Robert B. (1970). Problems in the Grammatical Analysis of English Nominal Compounds, in Manfred Bierwisch and Karl Erich Heidolph (eds.), *Progress in Linguistics*. 174-186. The Hague: Mouton.
- Levi, Judith N. (1978). *The Syntax and Semantics of Complex Nominals*. New York: Academic Press.
- Lieber, Rochelle (2004). *Morphology and Lexical Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lieber, Rochelle and Pavol Stekauer (2009). *The Oxford Handbook of Compounding*. Oxford: Oxford University Press.
- Pinker, Steven (1989). *Learnability and Cognition*. Cambridge Mass.: The MIT Press.
- Pinker, Steven (2007). *The Stuff of Thought*. New York: Viking Penguin Group.
- Pustejovsky, James (1995). *The Generative Lexicon*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Selkirk, E. O. (1982). *The Syntax of Words*, Cambridge, Mass: The MIT Press.
- Ten Hacken, Pius (2009). Early Generative Approaches [to compounds], in Rochelle Lieber and Pavol Stekauer (eds.), *Handbook of Compounding*. 54-77. Oxford: Oxford University Press.
- Wälchi, Bernhard (2005). *Co-Compounds and Natural Coordination*. Oxford: Oxford University Press.

Arhive of SID